

سیاست آمریکا در خاورمیانه

نویسنده دکتر علی راستین
مدیر عامل انستیتو بین‌المللی مطالعات
استراتژیک - پاریس

ترجمه مریم کوثری

Géostratégiques, N°9, octobre

2005, pp. 19-31

آنچه در خاورمیانه می‌گذرد، ریشه در هجوم «نظم جهانی نو» دارد، که نخستین بار به دنبال حمله آمریکایی‌ها به عراق در دفاع از کویت از سوی «جورج بوش» رئیس‌جمهور وقت آمریکا عنوان شد. اما گرایش به جهانی شدن و یکپارچگی تمدن‌ها، از سده نوزدهم با رشد و تکوین ناسیونالیسم و حضور دولت‌های ملی در اروپا آغاز شد و همیای رشد و بلوغ آرمان‌ها و خواست‌های ملی - که در ذات خود انحصارگرا بود و مایه جنگ‌ها و برخوردهایی چون دو جنگ جهانی گردید - اندیشه جهانی شدن نیز برای پرهیز از جنگ‌ها و ناامنی‌ها و بی‌عدالتی‌ها، گسترش یافت. برپایی «جامعه ملل» پس از جنگ جهانی اول و برپایی تجربه شکست آن، برپایی سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم، نقطه‌های تلاش جمعی برای رسیدن به این هدف بود.

در واقع ارکان گوناگون سازمان ملل، برای زیرسازی چنین آینده‌ای پدید آمدند. برپایی «صندوق بین‌المللی پول» و بعدها «بانک جهانی توسعه و عمران» و راه‌اندازی «گات» برای هماهنگ کردن مقررات گمرکی در داد و ستدهای جهانی، در جهان دو قطبی شرق و غرب، به هموار کردن همکاری‌های اقتصادی در غرب، اختصاص داشت. پس از فروپاشی بلوک شرق - که سردمدار اقتصاد هدایت شده و دولتی بود - بلوک غرب به آستانه فضای باز و یکپارچه «بازار آزاد جهانی» رسید و «سازمان جهانی بازرگانی» را جایگزین «گات» کرد؛ برپایی تجربه اتحادیه اروپا، در آمریکا و آسیا و آفریقا، گروه‌بندی‌های منطقه‌ای طراحي شد.

اما این کوشش‌ها، هنوز با شرایط عینی حاکم بر اقتصاد جهانی همسازی ندارد و سرمایه‌های بزرگ متمرکز در صنایع نظامی و بخش انرژی، که از جبهه نبرد با اقتصاد دولتی پیروز بیرون آمده‌اند، از منظری دیگر به جهانی شدن می‌نگرند. آنها با تمرکز و سلطه‌ای که در زمینه «اقتصاد آزاد» به دست آورده‌اند، برنامه‌های گسترده‌ای برای پیشروی خود در انداخته‌اند؛

هرچند این برنامه‌ها از آغاز با تردید و بدگمانی و با واکنش‌های سخت در مرحله اجرا روبه‌رو شد؛ ادغام سرمایه صنایع و مؤسسات بزرگ بین‌المللی، با همه سودهای کلانی که برای صاحبان آنها داشت، به بحران اجتماعی دامن زد و موجی از مخالفت جهانی برانگیخت. کنفرانس «داووس» که در زمینه‌سازی برای هماهنگی دولت‌ها و سازمان‌ها و بنیادهای مالی و اقتصادی جهان نقش دارد، خود را رودرروی سازمان‌ها، انجمن‌ها و بنیادهای مدافع انبوه مردمان آسیب‌پذیر در سطح جهان دید که برای مهار کردن «جهانی شدن افسارگسیخته» به تکاپو در آمده‌اند.

در جنگ نخست عراق در ۱۹۹۱، واشنگتن بعنوان پیش‌درآمد «نظم جهانی نو» طرحی را در خاورمیانه به اجرا گذاشت که کشورهای عرب از آن استقبال کردند. پیمان «اسلو» برای صلح فلسطین و اسرائیل به امضاء رسید و اعتبار بین‌المللی یافت؛ اسرائیل با کشورهای عرب منطقه - تا شمال آفریقا - در مراکش به گفتگو برای همکاری نشست و حضور خود را تا امارات خلیج فارس گسترش داد. پایه اصلی این طرح که با پشتیبانی آمریکا، خاورمیانه را تا شمال آفریقا می‌پوشاند، اسرائیل بود. اما اسرائیل مرتکب بزرگ‌ترین خطا پس از پاگرفتن خود شد و پیمان «اسلو» را به سکوی سرکوب فلسطینی‌ها بدل ساخت، صلح را به بن‌بست کشاند و راه خشونت را در منطقه هموار کرد.

بحران اقتصادی تکان دهنده در ژاپن و کشورهای آسیای شرقی و آمریکای لاتین که در آمریکا نیز بازتاب یافت، صنایع نظامی و بنگاه‌های مالی آمریکا را به تکاپو واداشت تا ابتکار اجرای طرح‌های «نظم نو» را به دست گیرند. آنها نخست در انتخابات آمریکا با هدف «پیروزی به هر قیمت» شرکت کردند و با پیروزی ناموجه جرج بوش دوم، تکنوکرات‌ها در صنایع نظامی و بخش انرژی، جانشین دولتمردان در حکومت شدند و روی دوم برنامه «نظم نو» را پیش کشیدند. رسوایی مؤسسه عظیم انرژی

«انرون» - که يك پای مبارزه برای انتخاب شدن «بوش» بود - می تواند دلیل شتابزدگی حکومت بوش را در اعلام «جنگ پیش گیرانه» روشن سازد. در پیش دستی آمریکا برای گونه ویژه «نظم جهانی نو»، ماهیت کسانی که همراه او قدرت را به دست گرفته اند، نمود یافته است. این دولتمردان سیاسی نیستند که برنامهریزی و سیاستگذاری می کنند، بلکه تکنوکرات‌های وابسته به صنایع عظیم نظامی و بخش انرژی هستند که سر رشته کارها را به دست گرفته اند و با شیوه‌های ویژه خودشان که از شیوه کارکرد مردان سیاسی متفاوت است سیاست آن صنایع را پیش می‌برند. آنان در همان حال، برای اینکه افکار عمومی در درون آمریکا به مخالفت با جنگ برانگیخته نشود می‌کوشند حمله به عراق را بی‌خطر و با کمترین تلفات انسانی نمایش دهند و برای فرستادن نیرو به عراق، از خیل بیکاران داوطلب از کشورهای همجوار با دادن وعده تابعیت آمریکایی پس از پایان جنگ، بهره می‌گیرند.

فراموش نکنیم که در شرق نزدیک و میانه و پاکستان و افغانستان، آمریکا از دهه ۵۰ سده گذشته پشتیبان اصلی حکومت‌های مرتجع و مستبد و عامل پایانی آنها بوده است؛ همچنان که در لحظه‌های حساس نیز برای جابه‌جایی آنها با جانشینانی کمابیش از همان دست نقش اصلی داشته است. بسیج قبایل افغانی و انتقال شبکه تروریستی «القاعده» و وهابیان از سرزمین‌های عربی به افغانستان برای برچیدن بساط حکومت وفادار به مسکو و پایگاه‌های شهری آن و کشاندن پای امارات عربی متحده و عربستان و پاکستان به جنگ داخلی بیست ساله افغانستان، نشان دهنده مراحل گوناگون حرکت آمریکا در آنجا بود؛ تا سرانجام در آغاز هزاره سوم، افغانستان با شعار سرکوب «القاعده» و «طالبان» زیر سلطه مستقیم نظامی و سیاسی آمریکا درآمد و گرانگاه حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی شد.

در خلیج فارس، امیران، سلطانها و شیوخ سرزمینهای نفت‌خیز، گوش به فرمان، همپیمان

نظامی و مشتری بزرگ زرادخانه‌های آمریکا و بهانه حضور ارتش آمریکا در منطقه بوده‌اند، و اینک واشنگتن حمله به عراق را، نقطه آغاز یورش به این وابستگان دیرین اعلام می‌کند. صدام حسین که در بازی ایجاد رقابت میان قدرت‌ها ماهر بود، دوره درخشان این بازیگری را در سایه پشتیبانی آمریکا گذراند و در جریان همین بازیگری بود که وسوسه قدرت بیشتر، و او را به دام ساخته و پرداخته آمریکا انداخت و به رویارویی با سازمان ملل متحد و نیروی ویرانگر جنگی آمریکا گرفتار ساخت.

ماشین جنگی آمریکا که تکنوکرات‌های نظامی و نفتی به راه انداخته‌اند، در عراق و خاورمیانه توقف نخواهد کرد، و با هدفی که رئیس‌جمهور آمریکا اعلام کرده، آسیای مرکزی و خاور دور را هم در تیررس خود گذاشته است و نقشه مستعمرات سده نوزده را برای سهمیه‌بندی تازه پیش‌رو دارد. هدایت‌کنندگان این ماشین، در پی سلطه بی‌چون‌وچرا بر سراسر کره زمین هستند. اینکه ماشین جنگی آمریکا تا کجا و تا چه هنگام می‌تواند روی خط ترسیم شده پیش رود، به شیوه رویارویی و رفتار دیگر قدرت‌ها که در برابر آن ایستاده‌اند، و چگونگی واکنش جهانیان به این تهاجم بستگی دارد و موضوع جستاری دیگر است.

نقش انگلستان در همگامی با آمریکا و زیربنا نهادن منشور سازمان ملل متحد نیز درخور تأمل است. در آستانه جنگ جهانی دوم، چمبرلن نخست‌وزیر وقت انگلیس به دیپلماسی هیتلر برپایه درخواست «فضای حیاتی» روی خوش نشان داد، ولی در چارچوب جنگ «خیر و شر» که بوش به راه انداخته و خاطره جنگ‌های صلیبی را تازه می‌کند، بلر تالشگر کشی به عراق هم دوشادوش آمریکا پیش رفته است. در آن هنگام جامعه ملل از پا درآمد و اینک سازمان ملل متحد است که زیر دست و پای سربازان آمریکا و انگلیس افتاده است و واشنگتن آشکارا از ائتلافی از همگامان با خود در برابر «سازمان ملل» - که دیگر از پا افتاده است - سخن می‌گوید. معنای

● در آستانه جنگ جهانی

دوم، چمبرلن نخست‌وزیر وقت انگلیس به دیپلماسی هیتلر برپایه درخواست «فضای حیاتی» روی خوش نشان داد، ولی در چارچوب جنگ «خیر و شر» که بوش به راه انداخته و خاطره جنگ‌های صلیبی راتازه می‌کند، بلر تالشگر کشی به عراق هم دوشادوش آمریکا پیش رفته است. در آن هنگام جامعه ملل از پا درآمد و اینک سازمان ملل متحد است که زیر دست و پای سربازان آمریکا و انگلیس افتاده است.

روشن این جبهه گیری آن است که آمریکا از پیش تصمیم گرفته است که سازمان ملل را همچون مانعی از سر راه خود بردارد (رفنار گردنکشانه آمریکا و نیرداختن بدهی هایش در گذر سالها به سازمان، پیشینه این قصد را نشان می دهد). انگلستان که همگامی با آمریکا را در پوشش ملایم کردن سیاستهای واشنگتن توجیه می کند، اکنون در برابر وضعی که برای سازمان ملل پیش آمده، چه راهی بر خواهد گزید؟

در منطقه آغاز حرکت جنگی آمریکا، وضع کشورها از این قرار است: پاره‌ای ارتباط و پیوند دیرین با اروپا دارند؛ سوریه و لبنان از گروه کشورهای فرانسوی زبان به‌شمارند. در شمال آفریقا، الجزایر و تونس و مراکش هم این وابستگی را دارند. لیبی در پیوند با ایتالیا همپیمان دیگر آمریکاست. در کرانه‌های دریای عمان و خلیج فارس، منافع آمریکا و انگلیس، با برتری سهم آمریکا، به هم گره خورده است و کشورهای این منطقه همچنان از پیامدهای استعمار دیربای امپراتوری عثمانی و سپس قدرتهای اروپایی رنج می‌برند. هشتاد و پنج سال پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، تقسیم‌بندی‌های استعماری، مجال رشد طبیعی به آنها نداده است. بریتانیا برای یک سده نقش تقسیم‌بندی مستعمراتی و برپا کردن حکومت‌های وابسته را به عهده داشت. حکومت قبیله‌ای سعودی، متکی به فرقه وهابی، در سایه سیاستهای انگلیس روید و زیر چتر حمایت سیاسی و نظامی آمریکا به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شد. وضع شکننده کویت بین عراق و عربستان، بسته شدن ناموزون مردمانی با خاستگاههای متفاوت به یکدیگر در عراق، سوریه و لبنان، و سرانجام یا گرفتن دولتی با ایدئولوژی افراطی مذهبی - قومی به نام اسرائیل در فلسطین، مشکل مشترک کشورهای این منطقه از شمال آفریقا تا مرزهای ایران است؛ مشکلی که نمونه دیگر آن را در پاره پاره شدن شبه قاره هند بر پایه دین و سرپوش گذاشتن بر عقده‌های قومی که ریشه در نظام‌های ایلی مهاجم یا مدافع گذشته دارد،

● باد گرگون شدن خطوط
استراتژیک در منطقه، ترکیه
بعنوان یک همپیمان پر
مشکل و پرهزینه، دیگر
علاقه آمریکارا
بر نمی‌انگیزد. خشونت،
فساد، تعصب قومی و
سرکوب حاکم بر کشور،
ترکیه را از درون ناامن ساخته
وازیرون، چشمداشت‌های
ترکیه به خاک همسایگانش
در برابر دوستی با ترکیه
علامت سؤال می‌گذارد.

می‌توان یافت. سیاست‌های استعماری همه جا عامل رسوب جوامع واپس مانده و قبیله‌ای و مانع رشد جوامع شهری همخوان با تمدن امروزی شده است.

ترکیه، بازمانده امپراتوری بزرگ عثمانی، در کانون پیوستگی اروپا و آسیا و آفریقا به هم، یادآور سایه‌افکنی دیربای قبایل ترک بر گهواره تمدن‌های این سه قاره است؛ امپراتوری‌ای که بر دو پایه نظامی و مذهبی استوار بود و پس از واپسین شکست از اروپا در جنگ جهانی اول، از پا افتاد و بازمانده قدرت نظامی آن در تقاطع آسیا و اروپا، یکی از پایگاه‌ها برای محاصره حکومت بلشویکی در قلمرو روسیه تزاری شد و کوشید از ساختار پیشوایی مذهبی صد ساله خود فاصله بگیرد و با گسستن پیوندهای اسلامی و کندن ریشه دیگر اقوام بومی، هویت ترکی پیدا کند.

نظامی‌های ترک که عقده امپراتوری از دست‌رفته را در دل داشتند، از درون به پاکسازی قومی دست زدند و به سرکوب و از میان برداشتن ارمنی‌ها و آسوری‌ها و کردها کمر بستند و نخستین فاجعه‌های نژادی را در سده بیستم به نام خود ثبت کردند؛ با دین نیز که صبغه عربی داشت کمابیش همان رفتار را کردند. اما «پان‌تورکیزم» و نظامی‌گری به صورت دو مشکل بنیادی ترکیه، همپای تاریخ آن کشور، رشد کرد. تا بلوک‌بندی شرق و غرب بر دوام بود، موقع ممتاز استراتژیک و ویژگی نظامی دولت ترکیه، وزنی چشمگیر به آن کشور می‌بخشید و به حکومت برآمده از ارتش، فرصت بازی در رقابت‌های منطقه‌ای می‌داد. پس از جنگ جهانی دوم که آمریکا نقش پاسداری از کمر بند گداگرد بلوک شرق را به عهده گرفت، در کنار دیگر سیاستها، راه حضور سیاسی مذهب را در ترکیه باز کرد؛ حزب دموکرات برپا شد، به حکومت انحصاری حزب جمهوری پایان داد و قدرت را به دست گرفت؛ تا ارتش در رأس آنچه انقلاب مه ۱۹۶۱ خوانده شد کودتا کرد و سران حزب دموکرات را که حکومت را در اختیار داشتند، اعدام یا تبعید کرد. اما امروز، مذهب و جنبش

راه بندر اسکندرون به دریای سیاه می‌رسند، جایی که محلّ برخورد ادعاهای معلق ترکیه و سوریه اما بسته به سرنوشت کردهاست.

سرنوشت کردها در عراق بیشترین اثر را بر وضع کردهای ترکیه می‌گذارد. آینده کردها با موقع استراتژیک تازه‌شان نمی‌تواند در چشم‌انداز سیاسی واشنگتن نباشد و واشنگتن روی دست اروپای [باصطلاح] مدافع حقوق کردها برنخیزد. احتمال دگرگونی‌هایی در ساختار جغرافیایی کشورهای عربی، با هدف تأمین امنیت دلخواه اسرائیل در منطقه کم نیست، از جمله راندن سوریه و لبنان به سوی یک فدراسیون به امید جلب توافق دولت تازه برای مصالحه با اسرائیل بر سر اراضی اشغالی، روی کار آوردن دیکتاتورهای تازه در شبه جزیره عربستان و کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان، تدارک ادغام فلسطین در اردن و... با این وصف، سیاستهای تهاجمی و به ظاهر چاره‌جویانه آمریکا، به جای گره‌گشایی، از سویی به تشدید استبداد حکومتی و از سوی دیگر به بالا گرفتن نفرت از آمریکا و اسرائیل و ترویج خشونت و قوم‌گرایی در سرزمین‌های عربی می‌انجامد. شرایط اجتماعی موجود در کشورهای عربی تاب فشارهای آمریکا را ندارد و نطفه خطرهای ناشناخته در آن بسته می‌شود.

خطری که از سوی آمریکا، کشورهای پرجمعیت و بزرگ منطقه را تهدید می‌کند، الگوپردازی واشنگتن از تجربه یوگسلاوی برای کاستن از امکان ایستادگی‌های بعدی در این کشورهاست. این خوش‌خیالی که ارتش «سوداگر» آمریکا دموکراسی بسته‌بندی شده با خود هدیه می‌آورد، حتی در قلمرو سیاهکارترین حکومت‌های منطقه چندان جا نیفتاده که نگرانی مردمان از «بالکانیزه» شدن کشورشان.

از آنجا که نظم‌شکنی آمریکا در خاورمیانه، دوراندیشانه و چاره‌گرانه نیست بلکه حرکتی است تهاجمی که هدف‌های نزدیک و اشغال‌گرانه دارد، منطقه را به ناامنی و مصائب بزرگ گرفتار خواهد کرد. عواملی که آمریکا امروز از سر راه

کردها که حکومت، آنها را ترک‌های کوه‌نشین می‌خواند، بزرگ‌ترین مایه نگرانی نظامی‌ها است و ارتش یاری است سنگین که بر پیکر ترکیه سنگینی می‌کند.

با وجود کمک‌های آمریکا و ارزی که کارگران مهاجر ترک از اروپا می‌فرستند، وام‌های خارجی ترکیه، سرسام آور است و جز یک دگرگونی بنیادی در ساختار حکومت - که کاری بس خطرناک است - راه دیگری برای برون‌رفت از وضع کنونی به نظر نمی‌رسد. ترکیه در فراسوی مرزهایش نیز مسائلی دارد: با آنکه عضو ناتو است، در جزیره قبرس با عنوان پشتیبانی از قبایل ترک، با یونان و اروپا درگیر است؛ در عراق از سال ۱۹۲۰ بر موصل و کرکوک (بخشی از کردستان عراق) داعیه دارد؛ به سرزمین همسایگان خود از ایران تا قفقاز، بر پایه سیاست «بان‌تورکیزم» چشم دوخته است و رؤیای یک «اتحاد ترک‌زبان» را تا آسیای مرکزی در سر می‌پروراند؛ برای حضور در اتحادیه اروپا نیز کوشش می‌کند زیرا پیوسته به اروپاست.

با دگرگون شدن خطوط استراتژیک در منطقه، ترکیه بعنوان یک همپیمان پر مشکل و پر هزینه، دیگر علاقه آمریکا را بر نمی‌انگیزد. خشونت، فساد، تعصب قومی و سرکوب حاکم بر کشور، ترکیه را از درون ناامن ساخته و از بیرون، چشم‌داشت‌های ترکیه به خاک همسایگانش در برابر دوستی با ترکیه علامت سؤال می‌گذارد. با تحولات ژئواستراتژیک در منطقه، ارتش ترکیه دیگر تاب ایستادگی در برابر مشکلات خود آفریده را ندارد و آینده ترکیه از همین امروز مطرح است. دین‌سالاران و فرماندهان در کنار هم باید به آینده پاسخ دهند.

کردها در شرایط تازه از موضوع‌های اصلی هستند و نبض منطقه با حرکات آنها می‌زند. افول استراتژیک ترکیه، طلوع آنها را به همراه دارد: در عراق بر منابع سرشار نفت و در امتداد زاگرس تا درون ترکیه، بر سرچشمه‌های اصلی رودهای بزرگ دجله و فرات که نقشی بزرگ در آینده منطقه دارند، و بر معادن گوناگون نشسته‌اند و از

● خطری که از سوی

آمریکا، کشورهای

پر جمعیت و بزرگ منطقه را

تهدید می‌کند، الگوپردازی

واشنگتن از تجربه

یوگسلاوی برای کاستن از

امکان ایستادگی‌های بعدی

در این کشورهاست. این

خوش‌خیالی که ارتش

«سوداگر» آمریکا

دموکراسی بسته‌بندی شده

با خود هدیه می‌آورد، حتی

در قلمرو سیاهکارترین

حکومت‌های منطقه چندان

جان‌نیفتاده که نگرانی مردمان

از «بالکانیزه» شدن

کشورشان.

بردارند. دشمن بالقوه ایالات متحده که «شرو» یا «سرکش» خوانده می‌شود، گویی نباید از حاکمیت سیاسی و پشتیبانی بین‌المللی نیز برخوردار باشد چرا که حتی سازمان ملل متحد حاکمیت سیاسی آنرا زیر سؤال می‌برد و به کارگیری شیوه‌های تهدیدآمیز و خشونت‌بار را در قبالش مجاز می‌داند. در تعریف آمریکا از دولتهای شرو یا سرکش، دولتها به دو دسته تقسیم می‌شوند: سرکشها و روشن‌بینان. دسته دوم در زمره دوستان و مشتیریان وفادار و همیمانان ایالات متحده هستند. از سوی دیگر، از هنگام فروپاشی قطب شرق، «دولت شرو» به صورت بهانه اصلی نومحافظه‌کاران برای اجرای سیاستهای تهاجمی‌شان در آمده است: دشمنی خیالی که آنرا در چارچوب مخرب‌ترین سناریوها ترسیم و معرفی می‌کند.

تلاش ایالات متحده برای برقراری دموکراسی به مفهوم آمریکایی آن در خاورمیانه، آنهم با زور و به گونه تحمیلی، موانع گوناگون و تناقضاتی را که در راه اجرای این سیاست وجود دارد، آشکار ساخته است. آشفتگی‌ها و پیامدهای شوم این سیاست در خاورمیانه را می‌توان در نمونه‌های افغانستان و عراق دید...

تناقض در اینجا است که سیاست آمریکا از يك سو در عراق باعث هرج و مرج می‌شود و از سوی دیگر در افغانستان به سران مافیا امکان بازگشت به مجلس (لویه جرگه) می‌دهد. به هر رو، با وجود شمار هراس‌انگیز قربانیان غیرنظامی در عراق، قربانیان نظامی و زیانهای هنگفت اقتصادی، کاربرد زور برای برپایی دموکراسی، همچنان اصل ثابت در اندیشه استراتژیک آمریکا است. برای نمونه می‌بینیم که کاندولیزا رایس از کاربرد زور برای پیشبرد دموکراسی و آزادی به مثابه: «تنها تضمین کننده ثبات واقعی و امنیتی دیرپا» دفاع می‌کند؛ امنیتی دیرپا که از آغاز جنگ تاکنون بیش از صد هزار قربانی غیرنظامی عراقی داشته است و نیمی از آنان زنان و کودکان بوده‌اند؛ و این جدا از نزدیک به ۲۰۰۰ سرباز آمریکایی و صد سرباز انگلیسی است که از مارس ۲۰۰۳

خود برمی‌دارد، مهره‌های بازی سابق او در محل و منطقه بوده‌اند، و بی‌گمان جای آنها را به مهره‌هایی می‌سپارد که بیشتر و بهتر در خدمت طرح‌های آمریکا قرار گیرند؛ طرح‌هایی که در جهت تأمین منافع بیشتر آن دولت و در تضاد با منافع ملی و منطقه‌ای است. روشن است که این جابه‌جایی‌ها و دگرگونی‌ها در ساختار منطقه، گره عقب‌ماندگی‌ها را باز نمی‌کند بلکه در همه زمینه‌ها از جمله صلح اسرائیل و اعراب، چشم‌اندازی تازه پدید می‌آورد.

باید دانست که پیش‌دستی واشنگتن در آغازیدن جنگ، حتی در خاورمیانه نمی‌تواند بی‌واکنش بماند. طراحان جنگ، با طبیعت بی‌جان طرف نیستند. امواج انسانی از يك سو و دولتهای ذینفع از سوی دیگر، در برابر آنان ایستاده‌اند. در آستانه اشغال عراق، اقیانوس هند عرصه مانور دریایی مشترک روسیه و هند بود و این می‌تواند نشانه‌ای از صف‌بندی‌های تازه باشد. اگر تلاش‌های جهانی برای مهار کردن جنگ تهاجمی آمریکا در خاورمیانه کارساز نیفتند، چه بسا آمریکا در مراحل بعدی حتی بی‌اعلام قبلی و به گونه غافلگیرانه به «جنگ پیش‌گیرانه» دست بزند. جوانه چنین حرکتی در عنوان «جنگ پیش‌گیرانه» که رئیس‌جمهوری آمریکا بارها به زبان آورده، نهفته است. هنوز یک‌هفته جنگ، صاحبان صنایع جنگی و دست‌اندرکاران انرژی در آمریکا هستند...

روابط موجود میان نومحافظه‌کاران که در واشنگتن قدرت را به دست دارند و صنایع نفتی، بویژه گروههای کارلایل، انرون، شرکت خدماتی هالیبرتون انرژی که (دیک‌چینی مدیریت آنرا به عهده داشت) و یونوکال (که حمید کرزای یکی از مشاورانش بود) در تخریب جوامع از راه فرهنگ‌زدایی و ریشه کن کردن هویت‌های بومی، نقش دارد. در همان حال، جنگ به آمریکایی‌ها این امکان را می‌دهد که سیاره‌ای اقتصادی با وابستگی فزاینده به خود ایجاد کنند و با غارت اقتصادی و جلوگیری از رشد و استقلال آن یکی از موانع بر سر راه امپریالیزم خود را از میان

● امروز حضور نیروهای آمریکایی و انگلیسی با ایستادگی عراقی‌ها روبه‌رو است. هر چند مقاومتها پراکنده به نظر می‌آید، اما موجودیت واقعی دارد و می‌رود تا به نیرویی برون‌مرزی تبدیل شود؛ نیرویی با خطر در بر گرفتن گروههای تروریست، اوباشان و هواداران خود کامه‌ترین حکومتهای پیشین. امنیت دیرپایی که دولت آمریکا آنرا راج می‌نهد، به معنای تغییر سیمای سیاسی رژیمها است، با تعویض اسامی، در عین حفظ عوامل قبلی.

● درست است که زمانی جفرسون در بیان اندیشه‌های استراتژیک گفته بود «خشونت ابزار پرهیزناپذیر دگرگونی است»، اما امروز مبارزه با تروریسم را نمی‌توان بر پایه شیوه‌ها و رفتارهایی که خاستگاه نژادپرستی، شکنجه و تحقیر و خشونت است و در اوج خود به طرد و نفی ملت‌ها و تمدن‌ها می‌رسد توجیه کرد.

آن پامی گیرند، نقشه آینده را ترسیم خواهند کرد؛ نقشه‌ای که بی‌گمان با آنچه آمریکا از خاورمیانه بعنوان منطقه‌ای زیر سلطه خود در نظر داشته، همخوان نیست. واقعیت ژئوپولیتیکی این است که گرچه آمریکا به پشتوانه نیروی نظامی‌اش در خاورمیانه دست بالا را دارد، اما این منطقه همواره دستخوش درگیری و تنش است. آشوبها در عراق، توانایی آمریکا را در دگرگون کردن فضایی با جغرافیایی پیچیده و آکنده از مردمانی که هرگونه شیوه سلطه استعماری را بر نمی‌تابند، محل تردید قرار می‌دهد. بی‌گمان شکست در این زمینه بازتاب سیاسی گسترده‌ای خواهد داشت و به چشم تروریستها، نشانه ناتوانی ایالات متحده در ستیز با آنها خواهد بود. اما رئیس‌جمهوری آمریکا مبارزه خود با تروریسم را بر پایه استراتژی کور و یکسره بی‌نظم کنونی بی‌می‌گیرد. جنگ در عراق ادامه دارد و نومحافظه‌کاران آمریکایی و دست‌اندرکاران «طرح آمریکا برای سده جدید» همچنان خیال برقراری صلح و دموکراسی با شیوه‌های نظامی در خاورمیانه را در سر می‌پرورانند؛ طرحی که تنها هدف آن تداوم سلطه آمریکا بر ملت‌های خاورمیانه است و به جابه‌جایی نیروهای بومی و نیز نشستن جنگ‌سالاران و تروریستها به جای آنها کمک خواهد کرد.

در خاورمیانه که آیزنهاور در دوران ریاست جمهوری‌اش آنرا «مهمترین منطقه استراتژیک جهان» می‌خواند، و بی‌گمان امروز نیز چنین است، آمریکایی‌ها ابعاد تحریکات خود را به نمایش می‌گذارند. سیاست آمریکا در خاورمیانه، سیاستی است یکسره درهم ریخته و آکنده از خطا که با خشونت و بی‌رعایت قوانین بین‌المللی و اصول دموکراسی و حق حاکمیت دولتها پیش برده می‌شود. درست است که زمانی جفرسون در بیان اندیشه‌های استراتژیک گفته بود «خشونت ابزار پرهیزناپذیر دگرگونی است»، اما امروز مبارزه با تروریسم را نمی‌توان بر پایه شیوه‌ها و رفتارهایی که خاستگاه نژادپرستی، شکنجه و تحقیر و خشونت است و در اوج خود به طرد و نفی ملت‌ها و تمدن‌ها می‌رسد توجیه کرد.

کشته شده‌اند. البته آمارهای رسمی در این زمینه منتشر نشده است و کاخ سفید و فرماندهی ارتش حتی اجازه انتشار برآوردهای تقریبی از قربانیان غیرنظامی را نمی‌دهند. از سوی دیگر، امنیت مورد نظر دولت آمریکا نمایانگر استراتژی کوری است که بر پایه آن تنها از تاکتیکهای خودی پیروی می‌شود، بی‌در نظر گرفتن آنچه نیروهای دیگر به کار می‌برند. آیا به راستی ایالات متحده در جنگی که به راه انداخته پیروز شده است؟ امروز حضور نیروهای آمریکایی و انگلیسی با ایستادگی عراقیها روبه‌رو است. هرچند مقاومتها پراکنده به نظر می‌آید، اما موجودیت واقعی دارد و می‌رود تا به نیروی برون‌مرزی تبدیل شود؛ نیرویی با خطر دربرگرفتن گروههای تروریست، اوباشان و هواداران خودکامه‌ترین حکومت‌های پیشین. امنیت دیرپایی که دولت آمریکا آنرا ارج می‌نهد، به معنای تغییر سیمای سیاسی رژیمها است، با تعویض اسامی، در عین حفظ عوامل قبلی. در افغانستان ۳۵ تا ۴۰ درصد کرسیهای مجلس آینده را جنگسالاران، اوباشان، قاچاقچیان مواد مخدر و جنایتکاران جنگی خواهند گرفت و بازسازی نهادهای افغانستان را به خطر خواهند افکند. جنایتکاران خونریزی که می‌توانند دیگر اعضای مجلس آینده و رئیس‌جمهوری افغانستان را زیر فشار بگذارند و تهدید به بستن نهادها و تبدیل کشور به منطقه‌ای بسیار خطرناک کنند. بسیاری از اینان، پس از پیروزی آمریکایی‌ها انتظار داشتند به دست عشایر خود مجازات شوند و نمی‌دانستند چگونه از کشور بگریزند. دکتر نورانی می‌گوید: «زلمای خلیل‌زاد سفیر پیشین آمریکا در کابل و سفیر کنونی آن در بغداد... مسئول بازگرداندن آنها به صحنه است. او به پرزیدنت کرزای گفته است: اگر اینان در قدرت سیاسی مشارکت نداشته باشند افغانستان به سرنوشت عراق دچار خواهد شد.»

خاورمیانه بزرگ مهم‌ترین مرحله بازسازی خود را می‌گذراند و شبکه‌هایی مافیایی و تروریستی که در فضای جغرافیایی از هم گسسته